

ماجرای عشق و عاشقی میدون

گول این حرف‌ها را نخور سوفیا...

● **بوریا عالمی:** تنها انگیزه‌ای که ما داشتیم ازدواج کنیم و خانواده تشکیل بدهیم این بود که خانه خودمان را داشته باشیم و توش هر غلطی می‌خواهیم بکنیم که این هم نقش بر آب شد و من یکی دیگر زن بگير نيستم. چرا؟ چون معاون امور زنان و خانواده ریاست‌جمهوری، شهیندخت مولاوردی، گفته: «چهاردیواری اختیاری نیست» و البته تأکید کرده: «در حوزه قوانین رفع خشونت علیه زنان». این حرف تبعیض است و آزادی‌های ما را محدود می‌کند. چرا؟

ببینید ما وقتی بچه بودیم بابامان می‌زد توی سر مادر و خواهرمان. وقتی بزرگ شدیم، خان‌داداش ما می‌زد توی سر مادر و خواهرمان. مادرمان می‌گوید وقتی بچه بوده، دایی بزرگه می‌زده توی سر خواهراش. پس طبیعی است که الان داداش ما بزند توی سر خواهرمان؛ یعنی این حق خان‌داداش هر خانواده‌ای است که بزند توی سر مادر و خواهرش. بعد هم که این حق به شوهر می‌رسد.

در نتیجه خواهر ما ازدواج کرد و شوهرش می‌زد توی سرش. داداش ما هم که ازدواج کرد، این موقعیت را داشت که علاوه بر اینکه بزند توی سر مادر ما و خواهر ما، توی سر زن و دخترش هم بزند. فقط ماندیم ما که به دلیل احترام به ارزش‌ها و سنت و رعایت سلسله‌مراتب توسرزن، هیچ‌وقت نوبت ما نشد که توی سر کسی بزنیم.

حالا تنها انگیزه ما این بود که ازدواج کنیم و با خیال راحت بزنیم توی سر زنان و بعدها که خداوند به ما دختر هدیه کرد، توی سر او هم بزنیم. اما حالا چی؟ حالا که معاون امور زنان گفته «چهاردیواری اختیاری نیست» و نمی‌شود آدم زنش را بزند، یعنی ببینید تا کجا توی زندگی آدم دخالت می‌کنند. زن خود آدم است، اینها می‌گویند حق نداری بزنی‌ش.

سوفیا... عشق من... مطمئن هستم که تو به‌عنوان یک ایرانی اصیل این حق را برای همسرت قائل هستی که تو را بزند و هرگز گول این زُست‌های روشنفکری و غربی را نمی‌خوری. می‌دانم تو باور داری که زن با لباس سفید می‌آید خانه شوهر و با کفن سفید بیرون می‌رود و این وسط هم سیاه و سفیدبودن بختش به خودش و شوهرش مربوط است. سوفیا... هرگز اجازه نده این حرف‌ها تو را گمراه کند. استقلال تو در پیروزی من است. امنیت تو در قدرت من است. خوشبختی تو در غیرت من است. آمادگی جسمانی تو در کتک من است. دوست دارم ای عشقِ اصیل من... عاشق کارگشته تو؛ میدون دوم.

شترق روزنامه

www.sharghdaily.ir

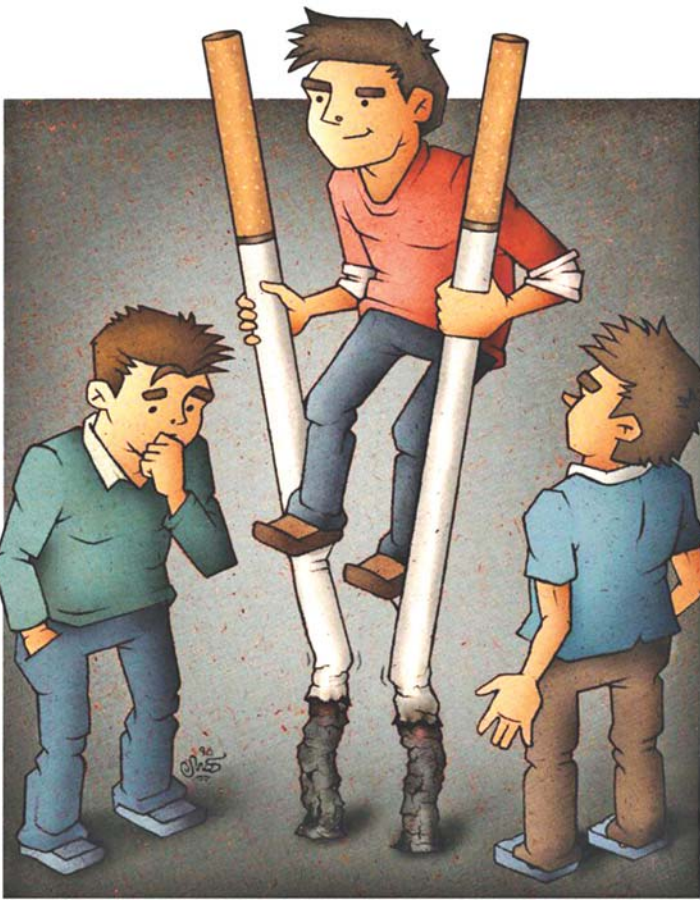
چهارشنبه ۱۵ دی ۱۳۹۵ • ۵ ربیع‌الثانی ۱۴۳۸ • ۵ ژانویه ۲۰۱۷ • سال چهاردهم • شماره ۲۷۶۸ • ۲۰ صفحه اذان ظهر تهران ۱۲:۰۹ • اذان مغرب ۱۷:۲۴ • اذان صبح فردا ۵:۴۵ • طلوع آفتاب ۷:۱۵

روزنامه‌فرو

fardashargh@gmail.com

کارتون خواب

سهیل محمدی



مشتری کافه خیابان وسط

نامه‌ازمسکو



مهرداد جتیی

نوشته با «مُسفیلم» وارد مذاکره شده برای قرارداد یک پروژه مشترک. بعد هم اضافه کرده قرار است بازیگران معروف روس هم در آن بازی کنند. یکی، دو تا هم اسم نوشته که البته من نمی‌شناختم از چند منتقد خوره فیلم هم که پرسیدم نمی‌شناختند! فکر می‌کنم اینها نباید چندان اهمیت داشته باشند. آنچه مهم است پیشرفت برق‌آسای او در همین مدت کم اقامت در مسکو است. خودش نوشته: «اگر به جای مسکورو فته بودم لس‌آنجلس عمرا می‌توانستم حتی یک عکس با یکی از بازیگران رده‌چندم هالیوود بگیرم». بعد هم ادامه داده آتجا سرش حسابی شلوع است و مدام با این و آن ملاقات و مذاکره دارد. حتی در انتهای نامه از من دعوت کرده برای یک سفر توریستی به مسکو بروم تا بادی به کله‌ام بخورد و هوایی تازه کنم؛ از کافه‌های آتجا هم نوشته و از سرمای دلچسب خیابان‌های شهر! من هم برایش نوشتم: «دوست «ست‌راستی» از اینکه سریع توانست‌ای جای خودت را آتجا پیدا کنی خوشحالم و از این بابت که توانست‌ای پروژه‌های بزرگی را تدارک ببینی هم خوشحالم. از بابت دعوتت ممنون. اما راستش من از سرمای زیاد و یخچندان وحشت دارم. ترجیح می‌دهم زمستان به جای گرم سفر خوشحال می‌شوم او را هم به مسکودعوت دارم. ضمناً نگران دوست «دست‌چی» هستم. مدتی است که از او خبری نیست. امیدوارم اتفاقی برایش نیفتاده باشد. همچنان منتظر نامه‌ای از او هستم. با آرزوی توفیق برای تو و به امید دیدار».

در این دوره زمانه توقع ندراید جواب نامه چند روز طول بکشد، دارید؟ او بلافاصله نوشت: «فکر می‌کردم در این مدت حسابی میانتان جوش خورده و کلی کافه‌گردی کرده‌اید. اما از قرار معلوم از او خبری نیست. کاش از دست من کاری برمی‌آمد و می‌توانستم کاری بکنم. حتی خوشحال می‌شوم او را هم به مسکودعوت کنم. شاید در اینجا برای او هم کاری پیدا بشود». برایش نوشتم: «ممنون بابت این توجه. اما راستش تا اینجا که می‌دانم او چندان علاقه‌ای به آتجا ندارد. آن قدیم‌ها بوده که «چپ‌ها به «مسکو» علاقه داشته‌اند آن هم نه این «چپ» که تو می‌شناسی. خودت بهتر می‌دانی زمانه خیلی عوض شده». او بلافاصله جواب نداد؛ گذاشت یکی، دو روز بعد نوشت: «راستش را بخواهی اینجا خیلی احساس تنهایی می‌کنم. کاش کسی بود تا با او حرف بزنم. دلم برای کل‌کل‌کردن‌های «دست‌چی» تنگ شده. انکار او باید باشد تا من هم باشم. بدون او دیگر «دست‌راستی» بودن معنا ندارد. خودم این‌طور حس می‌کنم. بعضی‌وقت‌ها تنها می‌نشینم پشت شیشه بخارگرفته کافه و به تصویر مات خودم نگاه می‌کنم که به من خیره شده است. بعد از خودم می‌پرسم که من اینجا چه می‌کنم؟ اما چند دقیقه بعد به قراردادهایی که بسته‌ام فکر می‌کنم و هزاران کاری که بر سر خودم ریخته‌ام. آن وقت به خودم نهیب می‌زنم تو اینجا خیلی کار داری بی‌خیال این خیالات، باشو برو که چند قرارداد تازه منتظر امضای تو هستند! پاشو».

آکادمی

سکته مغزی علت مرگ پوران فرخزاد



عبدالرحمن نجل‌رحیم
عصب‌شناس و عصب‌پژوه

و ناهوشیاری با مرگ دست‌وپنجه نرم کرده، جزئی از زندگی او است که برای همه اهل فرهنگ، به‌ویژه زندگی‌نامه‌نویسانی که بخواهند درباره او بنویسند، اهمیت دارد. اگر چنین بی‌مبالائی آشکاری به این آسانی در پایتخت کشور درباره علت مرگ شخصیت فرهنگی برجسته‌ای، صورت می‌گیرد، شکی نیست در سطوح دیگر جامعه، شهرستان‌ها و مراکز کوچک‌تر درمانی، این امر حتی با بی‌مبالائی بیشتری صورت گیرد.

با این تفصیل، می‌توان تصور کرد تا چه اندازه آمار علت مرگ‌ومیر در کشور ما غیردقیق و غیرواقعی خواهد بود. درست است که این آفت بیمارستان‌ها و مراکز درمانی کشور با مسئولان، رسانه‌ها و وسایل ارتباط جمعی به وجود آید. در این امر، بخش ارتباط عمومی بیمارستان‌ها و مراکز درمانی باید در رابطه فعال و تنگاتنگ با رسانه‌ها و خبرگزاری‌های تأثیرگذار مملکت قرار گیرند. این پیوند می‌تواند در امر ثبت تاریخی دقیق وقایع، از جمله علت مرگ‌ومیر این افراد در مراکز درمانی کشور، کمک‌کننده باشد.

پشت تاریخ

روایت فیروزه صابر از آخرین دیدارش با برادر

غلوآمیز نبود که بخواهد طوری باشد و به شکل دیگری خود را نمایش دهد.

❖ **بنابراین این درست است که گفته شده برادر شما به علت سکته قلبی درگذشته و نه اعتصاب غذا؟**

علت مرگ سکته قلبی بود، اما وقتی فوت کرد، هنوز در اعتصاب غذا به سر می‌برد. همان‌طور که می‌دانیم، برای سکته قلبی یک وقت طلایی هست- حدود دو ساعت - که اگر بیمار دیرتر از این زمان به بیمارستان برسد، درمان با مشکل مواجه می‌شود. او را در بیمارستان مدرس برده بودند و ما در جریان نبودیم. بعد از طریق خبرهایی که این طرف و آن طرف آمده بود، متوجه شدیم چه اتفاق هولناکی افتاده است.

❖ **در آن دیداری که با ایشان داشتید، وضع جسمی‌شان چگونه بود؟**

در ملاقاتی که با او در زندان داشتیم از اتفاقی که برای هاله سحابی پیش آمده بود، به‌شدت متأثر، برافروخته و نگران بود. پرس‌وجو می‌کرد که چرا این اتفاق افتاده. خودش به ما در همان ملاقات گفت چند روز است اعتصاب غذا را شروع کرده. حالش خوب بود و نمی‌گفت ورزش می‌کند. من گمانم این است که بر اثر فشاری که در نتیجه اعتصاب غذا به او وارد شده بود، سکته کرده... اینها را همان زمان هم‌بندهای هدی در زندان مستند کرده و شهادت دادند. به این خاطر به حرف‌های آنها استناد می‌کنم که خودمان آتجا نبودیم و خبری در این باره نداشتیم. ❖ **به عنوان آخرین سؤال، آیا او را پیش از فوت در بیمارستان ملاقات کردید؟**

خیر، ما هدی را در سردخانه دیدیم.

همین حوالی

فرهنگ‌سازی با لباس کودک

عمار با هدف فرهنگ‌سازی شکل گرفته است، با هدف ترویج فیلم‌سازی خاص اصولگرایان و برای مخاطبان خاص خود. این را می‌توان از همان لحظه اول ورود به سینما فلسطین دریافت. دکوری شیشه‌ای که تزئینات خانمی را دربر می‌گرفت و برای تشکر از مدافعان حرم ارسال شده بود (موضوع امسال بزرگداشت مدافعان حرم است). کمی کنارت کمک‌های مردمی به مدافعان حرم در پلاستیک‌های مختلف قرار داشت؛ اما بحث فرهنگ‌سازی برای کودکان و خانواده‌ها را می‌توان در طبقه سوم و در غرفه‌های کوچک طراحی‌شده دید. یک غرفه به تبلیغ روروک اختصاص داشت و تأکید شده بود در اروپا و آمریکا استفاده از [روروک] ممنوع شده است. در غرفه‌ای دیگر لباس‌های رزمی و جنگی خاص کودکان و نوجوانان برای فروش عرضه شده بود. البته فروش مستندها شاید یکی از مربوطترین غرفه‌های این جشنواره بود. این جشنواره در شهرهای مختلف ایران برگزار می‌شود، اما آن چیزی که بیشتر از هر چیزی در جشنواره مردمی عمار به چشم می‌خورد، حذف و طرد افراد متفاوت است. کاش آنهایی که به جشنواره عمار می‌روند و روایت خود را از مدافعان حرم و گرامیداشت آنها می‌نویسند باور کنند بسیاری دیگر هم با خواندن این کلمات مادر شهید اشک‌هایشان سرازیر می‌شود: «این جفیه تاشده نبوده، ۴۰ روز به گردن رسولش مانده بوده و بعد با همان شمایل، سوغاتی را فرستادند. می‌گفت بیان‌ش چه راحت است! اما نمی‌دانید چه بر سر دلم آمد تا خون این جفیه را شستم...».

جشنواره عمار در سینما فلسطین برگزار می‌شود؛ روزها کارگاه مستندسازی و فیلم‌سازی است و از ساعت ۱۳ نیز نمایش فیلم‌ها تا انتهای شب ادامه دارد. این جشنواره در اصطلاح مردمی است و البته فارغ از تمام حمایت‌هایی که می‌شود، با این نام در پوسترش معرفی شده است و در هفتمین سال برگزاری آن می‌توان به این نتیجه رسید که فیلم‌سازان خاص خود را دارد و فیلم‌هایی در همه زمینه‌های ورزشی، سیاسی و تاریخی با همان زاویه دیدی که دوست دارند به موضوع نگاه کنند، می‌سازند؛ زاویه دیدی که می‌تواند معنی کلمات و تحلیل و تفسیر رفتارها را عوض کند. تماشاگران این فیلم‌ها نیز در فضایی خاص خود با حضور روحانیان و تحلیلگران اصولگرا به تماشای آثار ساخته‌شده می‌پردازند. نکته برجسته‌ای که به نظر می‌رسد امکانات خاصی است که هنگام ضبط جلسات به چشم می‌خورد، مجموعه‌ای از دوربین‌ها و تعداد فیلم‌بردارانی است که گاه از حاضران هم بیشتر هستند. یکی از کارگردانانی که فیلمی درباره ترورهای دهه ۶۰ ساخته است، از فعالیت حداقل مؤسسه خاص پژوهشگر خبر می‌دهد. جواد موگویی در گفت‌وگویی که در سایت این جشنواره منتشر شده، خبر می‌دهد پنج سال پژوهش درباره ترورهای دهه ۶۰ انجام داده است، اما از خریداری فیلم‌های آرشیوی مجلس از یک دلال به قیمت یک میلیون تومان می‌گوید. بی‌تردید نوع فیلم‌ها و نحوه انتقاداتی که در این جشنواره می‌شود، امکان انجام آنها در آثار دیگر مستند و طبق روال گرفتن ممکن نیست. جشنواره



سرپامه گذاران: امیدرضا کشتی آرای جوادنوروزیگی

مدیر فیلم‌برداری: حسن پویا | طراحی صحنه و لباس: مجیدمیرفخرایی | طراحی چهره برداری: کامران خلج | طراحی و ترکیب صدا: علیرضاغلوپان | موسیقی: دکتراشیرشع | جلوه‌های ویژه بصری: دکترعلی ایرانی | تدوین: شازوبه کنده | مجری طرح و مدیر تولید: حسن نجاریانفرهانی | عکاس: ایران انتظام